حقیقت و روایت کلاسیک[1]

آلان سادرلند[2]
مترجم: مجتبی هوشمندی یاور[3]

مقدمه

این مقاله (Classic Narrative and Truth) به شیوه‌ای که نظریه اجتماعی و سینما جهان مدرن را به نمایش می‌گذارد، می‌پردازد. در این بررسی به دنبال نظریه اجتماعی و کنش اجتماعی هستیم. کنش اجتماعی مستقل (مستقل از ساختار) ایده‌ای است که افراد در درون موقعیت‌های اجتماعی محدود (تحت فشار) دست به انتخاب آزاد می‌زنند. ما به سینما به مثابه‌ی یک روایت کلاسیک نگاه می‌کنیم و هم‌چنین به اهمیت کنش اجتماعی در روایت کلاسیک فیلم‌سازان توجه خواهیم داشت. در این‌جا به بررسی کنش اجتماعی افراد در فیلم ***پنجره عقبی***[4] و هم‌چنین به نحوه کنش اجتماعی در

نحوهٔ ارجاع به مقاله

سادرلند، آلان (۱۳۹۳)؛ "حقیقت و روایت کلاسیک"، ترجمهٔ مجتبی هوشمندی یاور، منتشر شده در

http://academyhonar.com/branches/sociology-of-art/2514-Classic-Narrative-and-truth.html

[2] Allan Sutherland

۳- کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی Mojtaba.Hooshmandi@Hotmail.com

۴- فیلم پنجره عقبی (Rear Window) در سال ۱۹۵۴ به کارگردانی و تهیه‌کنندگی آلفرد هیچکاک ساخته شد. داستان فیلم مربوط به یک عکاس حرفه‌ای است که به هنگام عکاسی از مسابقه اتومبیل‌رانی دچار سانحه تصادف شده است. وی بر روی یک صندلی ویلچر نشسته و به علت بی‌کاری از پنجره اتاق به ساکنان آپارتمان‌های رو به حیاط خود نگاه می‌کند. قهرمان داستان در این فیلم "جف" که با بازی "جیمز استیوارت" است، معشوقه‌ای به‌نام "لیزا" با بازی "گریس کلی" دارد. لیزا به‌شدت عاشق جف است اما جف شخصیتی کنجکاو دارد و بیشتر حواس خود را به ساکنان آپارتمان روبه‌روی حیاط خود متمرکز کرده است. در طول داستان اتفاقاتی در داخل آپارتمان رخ می‌دهد که جف و لیزا درگیر آن می‌شوند.

فیلم ***مطب دکتر کالیگاری***[۵] نگاهی خواهیم کرد. نگاه کردن به روایت کلاسیک به مثابه‌ی طرح کردن معما و حل کردن آن است. فیلم با یک معما شروع می‌شود، در ادامه تلاش‌های برای حل معما می‌شود و در پایان معمای طرح شده حل و فصل می‌شود. نظریه اجتماعی هم واجد طرح معماها و هم واجد ساختار پاسخگو و حل‌کننده است. محقق معمایی را جستجو می‌کند، این جستجو ادامه می‌یابد و در نهایت عالم اجتماعی درصدد تبیین راه‌حلی است که برخی از پراکتیس‌های اجتماعی را توضیح دهد. پراکتیس‌های اجتماعی دانشمند تلاش می‌کند تا یک معما را توضیح دهد. برای مثال سوال پژوهش ممکن است این‌طور مطرح شود: چرا اغلب مردمی که در اوکیناوا زندگی می‌کنند زندگی طولانی‌تر نسبت به اغلب مردمی که در سایر نقاط ژاپن زندگی می‌کنند، دارند؟ این سوال، پژوهشی اساسی را می‌طلبد که تبیین‌های دانشمند اجتماعی معما را حل و فصل می‌کند.

استدلال من این است که مدل کنش اجتماعی مبتنی بر یک تناقض است. همچنین استدلال می‌کنم که تناقض بین کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی، مسائلی را برای نظریه اجتماعی بوجود می‌آورد. پیشنهادی که من اینجا مطرح می‌کنم منجر به این امر می‌شود که برخی از تئوری‌پرداران اجتماعی این نتیجه‌گیری را کنند که مردم به‌طور اجتماعی افرادی منزوی می‌شوند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که روابط اجتماعی کوتاه مدت‌اند. به این معنا که مردم هنگامی روابطشان را با دیگران در طولانی مدت حفظ می‌کنند که به خواسته‌هایشان دست یابند. آن‌ها همچنین استنتاج می‌کنند که مردم از هدف‌های اجتماعی خود دور شده‌اند. محققان بر این باورند که افراد سبک زندگی خودشان را انتخاب می‌کنند. به این معنا که افراد سبک زندگی خود را مطابق تصوری که از رسانه‌ها و فرهنگ عامه دارند، انتخاب می‌کنند. این افراد سبک زندگی خود را از فرهنگ‌ها و منظرهای جهانی گزینش می‌کنند. آن‌ها به فروشگاه می‌روند و مطابق سبک زندگی و تصورات خود خرید می‌کنند.

۵- فیلم مطب دکتر کالیگاری (The Cabinet of Dr. Caligari) در سال ۱۹۲۰ به کارگردانی رابرت وینه و بر پایه فیلمنامه‌ای از هانس یانویتز و کارل مایر ساخته شده است. فیلم با وقوع قتل‌هایی زنجیره‌ای در یک دهکده کوهستانی در آلمان آغاز می‌شود و ارتباط آن با سزار، مرد مومیایی خوابگردی که در اختیار دکتر کالیگاری است و در کارناوال دهکده به نمایش‌اش می‌گذارد، آشکار می‌شود.

در این‌جا مایلم به فیلم ***از نفس افتاده***[۶] به عنوان قهرمانی که در صدد تقلید از قهرمان فیلم خود است نگاهی بیاندازم، مثالی از یک قهرمان را که تلاش می‌کند از قهرمان فیلم خود تقلید کند. ***میشل***، قهرمان فیلم، که در این فیلم به عنوان یک ستاره تحسین می‌شود از لباس‌ها و رفتارهای بدنی قهرمان خود تقلید می‌کند. او هم‌چنین از تصاویر، سبک‌های زندگی فرهنگ عامه و رسانه‌ها تقلید می‌کند. برای انجام این کارها دست به اعمال مجرمانه می‌زند. اگرچه میشل یک مجرم مبتدی است، اما او یک جنایتکار کامیاب (موفق) نیست. این فیلم مطابق داستان‌ها و سبک فیلم‌های هالیودی ساخته شده است. برخی از این فیلم‌های هالیودی خود از فیلم‌های اکسپرسیونیستی آلمانی تأثیر پذیرفته‌اند. نمونه‌ای از این فیلم‌ها که به این سبک ساخته شده‌اند، عبارتند از: فیلم ***مطب دکتر کالیگاری*** و فیلم ***اِم***[۷] که توسط فریتس لانگ ساخته شده است.

کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی

کنش اجتماعی تقریبا و همیشه در نظریه اجتماعی معاصر نمود پیدا می‌کند، اما یک تناقض اساسی در همه نظریه‌های کنش اجتماعی وجود دارد. همه تئوری‌های کنش اجتماعی با یک تناقض بنا شده‌اند. این تناقض بین کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی است. کنش اجتماعی ایده‌ای است که مردم در آن دست به انتخاب آزاد می‌زنند. ساختار اجتماعی ایده‌ای است که انتخاب‌های کنش‌گران توسط وضعیت اجتماعی‌شان تعین می‌یابد و محدود می‌شود. ساختار اجتماعی شامل: اقتصاد، سازمان‌های بزرگ و وسیع، مدارس و دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، نظام قانونی و سیاسی، شبکه حمل و نقل عمومی،

۶- فیلم از نفس افتاده (A Bout de Souffle) یا به انگلیسی (Breathless) نخستین فیلم ژان لوک گدار، کارگردان شهیر فرانسوی است که در سال ۱۹۶۰ ساخته شده است. این فیلم از جمله مشهورترین آثار موج نوی سینمای فرانسه و معروف‌ترین فیلم گدار است. میشل بعد از آن‌که ماشینی را می‌دزد و پلیس در تعقیب اوست و وقتی پلیس به میشل نزدیک می‌شود میشل با شلیک گلوله وی را به قتل می‌رساند و راهی پاریس می‌شود تا پیش دختر امریکایی خود پاتریشا که یک روزنامه‌نگار است برود...

7- M

نظام ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، شهرها و محلات و نظام سیاسی است. برای مثال همه ما در دانشگاه پرستاری و رفاه اجتماعی ***کیوشو***[8] مستقر هستیم. این دانشگاه در نظام آموزشی ژاپن مستقر و در شهر کوچکی در کیوشو ساخته شده است. همه این چیزها جزئی از ساختار اجتماعی است که ما در آن مطالعه و کار می‌کنیم.

نظریه‌های اجتماعی در تلاش‌اند که تناقض بین کنش اجتماعی مستقل و ساختار اجتماعی را حذف کنند. آن‌ها پیشنهاد می‌کنند که ساختار اجتماعی توسط کنش اجتماعی مستقل بنا شده است و این که کنش اجتماعی هم توسط ساختار اجتماعی ایجاد شده است. در واقع معقول به نظر می‌رسد تا زمانی که فکر می‌کنیم کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی متقابلاً با هم در تعامل هستند. ساختارهای اجتماعی در طول زمان ثابت باقی می‌مانند و نمی‌توانند دائماً تغییر کنند. بنابراین اگر کنش‌های مستقل ساختارها را بازتولید می‌کنند، ساختارها هم باید کنش‌هایی را دوباره بازسازی کنند. اگر ساختارها، کنش‌های تعداد کثیری از مردم را بازسازی می‌کنند بنابراین کنش‌گران نمی‌توانند انتخاب آزادانه داشته باشند. انتخاب آزادانه کنش‌ها باید به طور تصادفی صورت گیرد. اگر کنش‌ها به صورت اتفاقی رخ ندهد آن‌ها باید توسط انگیزه‌های مشترک ایجاد شود. بنابراین ساختار اجتماعی و کنش اجتماعی در هر صورت متناقض همدیگراند.

شما می‌توانید بگویید که دانشگاه پرستاری و رفاه اجتماعی کیوشو به شما اجازه می‌دهند که بعضی از چیزها را انتخاب کنید و انجام دهید و بعضی از چیزها را متوقف کنید و انجام ندهید. می‌توانید پرستاری، رفاه اجتماعی یا توانبخشی را در این دانشگاه تحصیل کنید، اما اگر شما در حوزه رفاه اجتماعی دانشجو هستید و می‌خواهید که دانشجوی پرستاری هم باشید شما نیاز به دادن آزمون ورودی جدید برای دپارتمان پرستاری هستید. برای مثال شما نمی‌توانید برای دکتری این‌جا تحصیل کنید یا نمی‌توانید برای گرفتن مدرک در رشته هنر، فیزیک یا حقوق ادامه تحصیل بدهید. در این دانشگاه می‌توانید در سطح کارشناسی یا کارشناسی ارشد ادامه تحصیل بدهید اما نمی‌توانید در مقطع دکتری مدرک بگیرید. بنابراین به نظر

8 - Kyushu University of Nursing and Social Welfare

می‌رسد این دانشگاه به انتخاب‌های خاصی اجازه می‌دهد و نه به همه آن‌ها. ساختار اجتماعی دانشگاه برای انتخاب‌های شما محدودیت ایجاد می‌کند. هم‌زمان استادان کار، تحقیق و تدریس می‌کنند و شما به بازتولید قواعد دانشگاهی می‌پردازید.

اما ما نمی‌توانیم بگوییم که کار و مطالعه در این‌جا آزادانه انتخاب می‌شوند. یک مثال ساده منظورم را به ساده‌گی نشان می‌دهد. اگر دانشجویان فارغ‌التحصیل شده در این دانشگاه انتخاب آزادانه داشته باشند ما باید نمونه‌ای تصادفی از دانشجویان را ببینیم. اما این نمونه تصادفی را نمی‌بینیم. برای مثال در رشته پرستاری شما می‌تونید ببینید که ۹۰٪ دانشجویان زن و تنها ۱۰٪ آنان مرد می‌باشند. چار ما نمی‌تونیم به این توازن ۵۰٪ زنان و ۵۰٪ مردان نزدیک شویم؟ چون که دلایلی وجود دارد که تصور می‌شود برخی از کارها مختص زنان است و برخی کارها مختص مردان. می‌دانیم دلیل این که چرا اکثریت زنانی که در رشته پرستاری تحصیل می‌کنند، به یک هنجار اجتماعی تبدیل شده است اما دلیل این که ۱۰٪ مردان در این رشته تحصیل می‌کنند را نمی‌دانم؟ اندیشیدن درباره این امر نشان می‌دهد که کنش اجتماعی مستقل نمی‌تواند چرایی ادامه تحصیل دانشجویان در رشته پرستاری را تبیین کند. تبین آن نسبت به کنش اجتماعی مستقل، بسیار پیچیده‌تر است. همچنین ساختار اجتماعی، مسائلی را در ارتباط با ۱۰٪ مردانی که در رشته پرستاری تحصیل می‌کنند نشان می‌دهد. پاسخ معمولی این است که برای زنان ساختار اجتماعی تعیین کننده این مسئله است و برای مردان کنش اجتماعی مستقل آن را توضیح می‌دهد. اینطور پاسخ دادن بسیار نابخردانه است. در حقیقت ساختار اجتماعی، کنش‌های اجتماعی مستقل را منتفی می‌کند و متقابلاً کنش اجتماعی مستقل هم ساختار اجتماعی را ملغی می‌کند.

این امر ما را وادار به این سوال بحث برانگیز می‌کند: چرا تعداد زیادی از زنان و تعدا کمی از مردان می‌خواهند در رشته پرستاری تحصیل کنند؟ این سوال ما را به پرسش از نقش اجتماعی و هویت اجتماعی رهنمود می‌کند. چرا نقش اجتماعی زنان متفاوت از نقش اجتماعی مردان است؟ چرا زنان و مردان رفتارهای متفاوتی دارند؟ چرا زنان و مردان در جامعه مدرن خودشان را متفاوت از همدیگر می‌بینند؟ چرا آن‌ها هویت‌های اجتماعی متفاوت دارند؟ تلاش می‌کنیم تا کاربرد ایده

پدرسالاری و اجتماعی شدن در دوران کودکی را توضیح دهیم. نظریه‌پردازان فمینیست برای توضیح نابرابری زنان و مردان در جامعه توجه خود را به نظریه‌ی روانکاوی معطوف می‌کنند.

جنسیت و هویت اجتماعی

کلمه پدر سالار به معنای اهمیت پدر و مردان مسن است. ایده پدرسالاری به این معناست که مردان در جامعه قواعد رو تعیین می‌کنند. یعنی مردان، جامعه را مطابق منافع خودشان اداره می‌کنند. اما تا همین اوخر زنان موقعیت ناچیزی را در جامعه نسبت به مردان پذیرفته بودند. چرا زنان این موقعیت را پذیرفته بودند؟ برخی از فمینیست‌ها برای توضیح این امر به نظریه روانکاوی فروید و دیگر نظریه‌پردازانه روانکاوی توجه می‌کنند. روانکاوی توسط *زیگموند فروید* در اواخر قرن نوزدهم ابداع شد. فروید معتقد بود که ذهن انسان دارای دو سطح نهاد[9] و خود[10] است. نهاد عبارت است از آرزوهای انسان برای کسب لذت. نهاد منبعی است برای همه خواسته‌ها و امیالی که در ذهن انسان وجود دارد. خود عبارت است از کنترل اجتماعی بر روی آرزوهایی که به دنبال کسب لذت هستند. بچه‌ها یاد می‌گیرند که آنچه را که خوب است می‌توانند انجام دهند و چیزهای بد را باید بتوانند کنترل کنند. بچه‌ها این رفتارها را با بزرگتر شدن، از والدین، معلمان، دوستان و دیگران یاد می‌گیرند. این یادگیری خودِ کنترلگر اجتماعی‌شان را می‌سازد. در این فرآیند برخی از آرزوها سرکوب و پنهان می‌شود.

فروید معتقد بود مردم همیشه به این یادگیری خوب و بد آگاهی ندارند. او می‌گفت که مردم به برخی از آن‌ها آگاهی دارند نه به همه آن‌ها. وی معتقد بود که برخی از مردم تعدادی از خواسته‌های ناخودآگاه خود را سرکوب می‌کنند. از نظر او این خواسته‌های سرکوب شده خود را به صورت رویا نمایان می‌کند. آن خواسته‌ها در رویا به صورت نمادهای غیر مستقیم دیده می‌شوند؛ به طور مثال رنگ قرمز نمادی برای خطر است اما خودش خطرناک نیست. ***فروید*** می‌گفت که دخترها و

9- Id

10-Ego

پسرها به شیوه‌های مختلف پرورش می‌یابند. آن‌ها مراحل متفاوتی از تکامل را طی می‌کنند و تاحدی نسبت به آن ناآگاه‌اند. نویسندگان فمینیست فکر می‌کنند که با یادگیری ناخودآگاهانه برای دختر یا پسر بودن، پاسخگو و تبیین‌گر آن است که چرا دختران یاد می‌گیرند که دختر باشند. چرا بیشتر دختران و زنان به رفتارهای ناعادلانه و نابربری که نسبت به آن‌ها اعمال می‌شود هیچ احساسی ندارند؟ فمینیست‌ها استدلال‌شان این است که آن‌ها فریب ناخودآگاهی را خورده‌اند.

فیلم سگ اندلسی، انگیزه‌های روانکاوانه

ما شاهد بودیم که فیلم ***پنجره عقبی*** داستانی کلاسیک را برای ما روایت کرد. داستان با طرح یک معما شروع می‌شود، ادامه می‌یابد و در پایان معمای طرح شده حل و فصل می‌شود. داستان از کنش‌های افراد ساخته شده است. در فیلم شاهد هستیم که جف[11] در نقش مرد و *لیسا*[12] در نقش زن داستان الگوهای بسیار متفاوتی از افراد در این فیلم هستند. *لیسا* خواستار بلوز و لباس‌های زیباست. او عاشق است و می‌خواهد با جف ازدواج کند. اما جف شخصیتی ماجراجو دارد و بیشتر به دنبال هیجان است. او دنبال لباس‌ها و مد نیست. اما او خواستار مختصر عشقی از *لیسا* است. چرا این تقاضا رو از *لیسا* ندارد؟

سپس در فیلم ***مطب دکتر کالیگاری*** دیدیم که روایت کلاسیک می‌تواند ما را اغفال کند. در این فیلم شاهد این نکته بودیم که جهان مدرن با یک تیمارستان مقایسه می‌شود. ذهن انسان توسط هیپنوتیزم و علم روان‌شناسی تحت کنترل قرار گرفته است. دکتر کالگیکاری، ***چزاره***[13] را هیپنوتیزم می‌کند تا او را بکشد. وی با استفاده از روان‌شناسی و یا روان‌کاوی درصدد است که بیماران را در بیمارستان به کنترل خود در آورد.

11- Jeff

12- Lisa

13- Cesare

در فیلم ***سگ اندلسی***[۱۴] جهان به مثابه‌ی یک رویا تصویر می‌شود. ممکن است به این سوال فکر کنیم که سینما مصنوعی و ساختگی است نه حقیقت و واقعیت. اما این وضعیت بیش از حد پیچیده است. نویسنده‌ی فرانسوی سینما ***ژاک بارزن***[۱۵] می‌گوید که فیلم بر اساس تکه‌هایی از واقعیت ساخته شده است. مقصود وی این نبود که بگوید همه چیز یا مصنوعی و ساختگی است یا واقعی. سگ اندلسی شامل تکه‌هایی از واقعیت است. ما در فیلم افراد واقعی، خیابان‌ها، دوچرخه‌ها، افراد داخل خانه‌ها و دیگر چیزها را می‌بینیم. اگر ما در رویا باشیم آن‌ها همان‌طور نشان داده می‌شوند، اما این دنیای رویایی مورد نظر ما در مقایسه با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم می‌تواند جهانی بیش از اندازه واقعی باشد. با بهره‌مندی از نظریه روان‌کاوی فروید این دنیای رویایی فرض شده، می‌تواند جهان واقعی را نمایان کند. این دنیا خواسته‌ها و آرزوهای انسانی ماست و نباید خواسته‌ها و آرزوهای‌مان توسط جامعه سرکوب یا کنترل شود. نظریه‌پردازان فمینیست تلاش می‌کنند با کاربرد روان‌کاوی حقیقت زنان و مردان را نمایان کنند. فیلم ***سگ اندلسی*** تلاش می‌کند تا با استفاده از تصورات نمادین فروید در ارتباط با رویا، جهان واقعی را آشکار کند.

فیلم ***پنجره عقبی*** با بالا رفتن پرده‌ها شروع می‌شود. سپس آماده می‌شویم تا جهان را از دریچه دوربین ببینیم. فیلم ***سگ اندلسی*** با تخریب بینایی شروع می‌شود که در آن مردی چشمان زنی را چاک می‌دهد. به عبارتی بینایی نابود می‌شود؛ اما در بخش بعدی، فیلم داستان هشت سال بعد را بازگو می‌کند. در این بخش زن هر دو چشمانش سالم است ـ زن جوان از اتاقی در طبقه سوم یک ساختمان به مرد جوانی که از دوچرخه‌اش می‌افتد نگاه می‌کندـ این قسمت واقعاً

۱۴- فیلم سگ اندلسی (Un Chien Andalou) به انگلیسی (An Andalusian Dog) فیلمی صامت محصول کشور فرانسه است. این فیلم توسط لوئیس بونوئل و سالوادور دالی تهیه و کارگردانی شده‌است. داستان این فیلم (اگر بشود اسمش را داستان گذاشت) مجموعه ای از تصاویر نامربوط به یکدیگر است. و در واقع مجموعه ای از رویاهای بونوئل و دالی میباشد که به صورت فیلم در آمده است. مرد تیغ به دستی (بونوئل)، سیگار می‌کشد و ماه را می‌نگرد. ابر که ماه را می‌پوشاند، مرد چشم زن جوانی (ماروی) را با تیغ می‌شکافد. هشت سال بعد، مرد جوانی (باچف) سوار بر دوچرخه، با کلاه دختربچه‌ها و دامنی کوتاه روی شلوار (به شکل لباس راهبه‌ها) و جعبه‌ای مستطیلی که به گردن آویزان کرده در خیابان‌ها می‌گردد. در اتاقی در طبقه سوم یک ساختمان، زن جوان نگاه می‌کند. مرد جوان از دوچرخه‌اش می‌افتد. زن جوان با مشاهده سقوط مرد جوان به بیرون می‌شتابد..

15- Jacques Barzin

متحیر کننده است؛ اما شکاف دادن چشم با یک سلسله تصاویر به نمایش در می‌آید. این تصاویر می‌توانند به مثابه‌ی نماد قرائت شوند. اما معنی این نمادها چیست؟ بسیار مشکل است بخواهیم به طور دقیق آن‌ها را بشناسیم. پس‌زمینه موزیک در این فیلم تانگو است. این موزیک، نوعی موزیک عامه‌پسند عاشقانه است. مردی را می‌بینیم که یک تیغ تیز در دست دارد و سیگار می‌کشد. او به بالکن می‌رود، قرص کامل ماه نمایان است و به تماشای ماه می‌نشیند و سپس شروع به فریاد زدن می‌کند. ماه معمولاً نماد جنون است. آیا او دیوانه است؟ زنی در بالکن نشسته است و چشمان خودش را با انگشتانش باز می‌کند. زن تلاشی برای رهایی و متوقف کردن رفتار او انجام نمی‌دهد و می‌نشیند و منتظر دیدن رفتار او می‌شود. دوربین ابر نازکی را نشان می‌دهد که از جلوی ماه عبور می‌کند. این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ معنایش این است که او با تیغی در دست از کنار (جلوی) صورت زن عبور می‌کند. زن هنوز هیچ تلاشی برای متوقف کردن او انجام نمی‌دهد. مرد چشم‌های زن را شکاف می‌دهد و در این موقع صحنه نمایش سیاه می‌شود. به عبارتی روشنایی نابود و تخریب می‌شود اما فیلم آن را نشان می‌دهد.

داستان روایی کلاسیک و کنش اجتماعی

همان‌طور که قبلاً بیان شد روایت کلاسیک با یک معما شروع می‌شود این روال ادامه می‌یابد تا معمای طرح شده، حل و فصل شود و به یک پاسخ منتهی شود. زمان در فیلم مثل زمان طبیعی به نظر می‌رسد. کنش‌های افراد منشا چیزهایی است که در فیلم اتفاق می‌افتد. مجموعه صریحی از دلایل و علت‌ها وجود دارد که هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توان در فیلم ***سگ اندلسی*** دید. این معما ممکن است این طور مطرح شود: چرا مرد چشم‌های زن را در فیلم شکافت؟ به نظر می‌رسد که در فیلم هیچ تلاشی برای پاسخ دادن به این معمای مطرح شده نمی‌شود. چون در قسمت بعدی فیلم وقتی که هشت سال بعد را به تصویر می‌کشد، چشم‌های زن صحیح و سالم است. به نظر نمی‌رسد که کنش‌های افراد همیشه دلیل آن باشد. چرا افراد چینین رفتارهایی را در این فیلم انجام می‌دهند. ما واقعا دلیل چنین رفتارهایی را نمی‌دانیم. ۱) رانه‌های افراد در این فیلم بر اساس امیال ابتدایی آن‌ها نشان داده شده است. مرد در شبی مهتابی مثل یک سگ زوزه می‌کشد و مرد

دیگری آب از دهانش سرازیر شده است. ۲) ما برخی از تصاویر سینمایی را ساده می‌پنداریم: ۱- زنی را می‌بینیم که در معرض تصادف کردن با ماشین قرار دارد و از سوی دیگر مرد و زن دیگر دارند به این صحنه نگاه می‌کنند و ممکن است زمانی که ماشین با سرعت به زن برخورد می‌کند بسیار هم هیجان‌زده شوند. ۲- در صحنه بعد می‌بینیم که مردی در تلاش است تا زن را وادار به فرار کردن بکند، اما زن امتناع می‌کند. بعد مرد نمادهایی از تمدن غربی مانند پیانو، کشیش و الاغی کشته شده‌ای را با خود به همراه دارد. ۳) در صحنه بعد دو مرد را نشان می‌دهد که در حال جر و بحث با هم هستند و سپس یکی از آن‌ها به دیگری دو کتاب می‌دهد و به او می‌گوید برو گوشه‌ای بایست. در این هنگام کتاب‌ها برایش تبدیل به اسلحه می‌شوند و مرد شروع به شلیک کردن به آن می‌کند. ۴) در صحنه‌ای دیگر فیلم زوجی را در کنار ساحل نشان می‌دهد که دستان‌شان در دست هم است در حال قدم زدن هستند؛ مثل دو عاشق در هنگام غروب آفتاب. (مثل پایان فیلم ***۰۰۷ جیمز باند*** که همیشه دختری زیبا در آغوش اوست) اما در فیلم ***سگ اندلسی*** همه این اتفاقات رویایی بیش نیست.

نظریه اجتماعی، فردگرایی، زندگی اجتماعی و تبلیغات

در ابتدا هدف فیلم، تلاش برای تصویر کردن واقعیت اجتماعی است و این کار را به شیوه‌های متفاوت انجام می‌دهد. در روایت کلاسیک تلاش می‌شود تا افراد را به مثابه‌ی کنش‌گران اجتماعی نشان داده شود. فیلم نخست با یک معما شروع می‌شود و سپس برای شما پاسخ‌هایی را به همراه می‌آورد. این کنش‌های افراد منشا چیزهایی است که در فیلم اتفاق می‌افتد. به عبارتی کنش‌های قهرمان فیلم است که منجر به حل معما می‌شود. اتفاق و مکانی که داستان در آن رخ داده است واقعی به نظر می‌رسد و زمان منطبق با زمان واقعی است؛ اما همه این‌ها یک خیال واهی است. به این ترتیب، نظریه اجتماعی تلاش‌هایی می‌کند تا جهان واقعی را نشان دهد. یعنی افراد را به مثابه‌ی کنش‌گران اجتماعی نشان دهند که در تصمیم‌گیرهای خود آزاد عمل می‌کنند. آن‌ها اذعان می‌کنند که با وجود محدودیت‌هایی درون ساختار اجتماعی باز دست به

انتخاب آزاد می‌زنند با این حال ساختار اجتماعی و کنش اجتماعی متناقض همدیگر هستند. در این حالت کنش اجتماعی افراد را نمی‌توانیم آزاد بپنداریم و تبیین ساختار اجتماعی نمی‌تواند همه کنش‌های اجتماعی را توضیح دهد. در این‌جاست که به‌طور فزاینده‌ای هم نظریه اجتماعی و هم کنش‌گران اجتماعی از واقعیت اجتماعی متمایز می‌شوند.

تمایلات اخیر در نظریه اجتماعی منجر به این امر شده است که افراد را به مثابه‌ی مصرف‌کنندگان منزوی در نظر بنگریم. برای مثال، اگر به کارهای جامعه‌شناسانی چون ***اولریش بک***[۱۶]، ***آنتونی گیدنز***[۱۷]، ***زیگمونت باومن***[۱۸] و ***ژان بودریار***[۱۹] بنگریم خواهیم دید مردم دست به انتخاب هویت‌های اجتماعی خود می‌زنند. در نظریه‌های اجتماعی نخست می‌دیدیم که زندگی و فعالیت‌های مردم در گروه‌های اجتماعی رخ می‌داد اما نظریه‌های اجتماعی کنونی تمایل دارند که افراد را به مثابه‌ی آدم‌هایی مجزا و تنها نشان دهند. مردم می‌گوید که درگیر روابط زودگذر و موقت شده‌اند. آن‌ها تنها زمانی با هم در تعامل خواهند بود که خواسته‌ی همدیگر را برآورد سازند. اگر ازدواج کرده باشند پس جدا می‌شوند و اگر هم ازدواج نکرده باشند به سادگی یکدیگر را ترک می‌کنند. چه چیزی تعیین‌کننده زندگی اجتماعی در جامعه کنونی است؟ در نظریه‌ی اجتماعی معاصر این تبلیغات است که تعیین می‌کنند چطور مردم فعالیت و زندگی کنند، این کتاب‌های سبک زندگی است که تصاویر، مدها و رژیم‌های غذایی را تعیین می‌نمایند و همچنین انتخاب نوع سبک‌زندگی مشخص‌کننده نوع شغلی است که افراد انتخاب می‌کنند و در نهایت در نظریه اجتماعی معاصر صحبت از آن است که این تصاویر رسانه‌ها از گوشه و کنار جهان است که تعیین کننده نوع سبک‌زندگی است.

16- Ulrich Beck

17- Anthony Giddens

18- Zygmunt Bauman

19- Jean Baudrillard

فیلم، تصاویر رسانه‌ای و تبلیغات

اگر شما به خاطر داشته باشید فیلم ***پنجره عقبی*** با بالا رفتن پرده‌ها شروع می‌شود و ***جف*** در این فیلم نقش یک عکاس را دارد. عکس ***لیزا*** بر روی جلد یک مجله نشان داده می‌شود که نشان دهنده اهمیت جهان تصاویر رسانه‌ای است. مجله‌های تصویری، تصاویری خوش‌نما از عکس‌های شخصیت‌های مهم و زیبا را نشان می‌دهند که ***لیزا*** دوست دارد در این نوع جهان مد و زیبایی زندگی کن؛ اما اکنون تمایل دارم درباره فیلم ***از نفس افتاده***[20] که توسط ***ژان لوک گدار***[21] ساخته شده است توضیحی دهم. این فیلم یک آغاز، یک ادامه و در نهایت یک پایان دارد. فیلم با یک معما آغاز می‌شود. چرا ***میشل*** ماشینی را سرقت می‌کند و با آن در پاریس شروع به رانندگی می‌کند؟ چرا وی افسر پلیسی را که در تعقیب اوست، می‌کشد؟ کنش‌های افراد منشا چیزهایی هستند که در فیلم اتفاق می‌افتد. قهرمان فیلم ***از نفس افتاده*** مهمترین شخصیت این فیلم است. ***میشل*** یک ضد قهرمان است؛ به این معنا که نقش یک قهرمان حرفه‌ای را به خوبی ایفا نمی‌کند. به عبارتی او بسیار مبتدی و آماتور است. این فیلم اهمیت رسانه‌ها، مجلات، فیلم‌ها، تبلیغات، هنر و دیگر تصاویر را به ما نشان می‌دهد. شخصیت فیلم در تلاش است که از شخصیت فیلم‌های محبوب خودش تقلید کند. او بیشتر از شخصیت‌های محبوب فیلم‌های هالیوودی مانند ***همفری بوگارت***[22] تقلید می‌کند. در فیلم، ***میشل*** به پوستر قهرمان فیلم‌های خود در سینما نگاه می‌کند و از حالات چهره، احساسات و رفتارهای بدنی قهرمان خود تقلید می‌کند. او شخصیتی است که از تصاویر هیجان‌انگیز فیلم‌های هالیوودی، به خصوص از شخصیت قهرمان فیلم‌های هالیوودی مورد علاقه خود تقلید می‌کند. وی دارای یک شخصیت ضد قهرمان است، ضد قهرمان کسی است که ما کارهایش را تحسین می‌کنیم، کسی است که کارهای بد و مجرمانه انجام می‌دهد. وی سعی می‌کند برای رسیدن به این اهدافش دست به اعمال مجرمانه بزند.

20- A Bout de SouffIŽ (Breathless in English)

21- Jean Luc Godard

22- Humphrey Bogart

در فیلم ***از نفس افتاده*** او مانند یک مجرم مبتدی و کم اهمیت نشان داده می‌شود. با اینکه او در این کار دزد و مجرمی حرفه‌ای نیست اما هنگامی که او به پاریس می‌رود پول زیادی را از طریق انجام این کار به دست می‌آورد. واقعا نمی‌دانیم که آیا او تبهکاری حرفه‌ای بود یا مبتدی!

کنش‌های ***میشل*** از طریق دیدن تصاویر فرهنگ عامه، به‌ویژه با تقلید از تصاویر و رفتارهای اولیه موسیقی ***راک اند رول***[۲۳] متاثر می‌شد. می‌توانیم بگوییم هویتی که ***میشل*** است و می‌خواهد مثل او شود آیا از طریق تصاویر رسانه‌ای ایجاد شده بودند؟ فیلم ***از نفس افتاده*** از داستان‌هایی تشکیل شده بود که مطابق سبک و سلیقه فیلم‌های هالیوودی بود. ***از نفس افتاده*** تقلیدی از نوع فیلم‌های نوآر آمریکایی بود. سبک فیلم‌های نوآر آمریکایی مستقیماً از سینمای اکسپرسیونیستی آلمانی نشأت گرفته بودند. هم فیلم ***مطب دکتر کالیگاری*** و هم فیلم ***ام*** هر دو از نوع سینمای اکسپرسیونیستی آلمانی بودند.

23- Rock and Roll